

نامه رسولی  
پاپ فرانسیس  
با قلب یک پدر

به مناسبت یکصد و پنجاهمین سال اعلام حضرت یوسف به عنوان

حامی کلیسای جهانی

با قلب یک پدر: اینچنین است که یوسف عیسی را دوست می‌داشت و هرچهار انجیل از او به عنوان "پسر یوسف" یاد می‌کنند.

متی و لوقا، دو انجیل نگاری که بیشتر از یوسف صحبت می‌کنند، مطالب اندکی از او می‌گویند، با این حال کافی است تا درک کنیم او چگونه پدری بود و مشیت الهی چه رسالتی را به او سپرده بود.

می‌دانیم که او نجاری فروتن بود (ر.ک به متی 13: 55)، نامزد مریم (ر.ک به متی 1: 18؛ لوقا 1: 27)، "مردی پارسا" (متی 1: 19)، همیشه آماده بجا آوردن اراده خدا آنگونه که در شریعت آشکار بود (ر.ک به لوقا 2: 22، 27، 39) و از طریق چهار رویا (ر.ک به متی 1: 20؛ 2: 13، 19، 22). پس از سفری طولانی و خسته کننده از ناصره به بیت لحم، شاهد تولد مسیح در یک اصطبل بود، زیرا "جایی برای ایشان نبود" (ر.ک به لوقا 2: 7). او شاهد ستایش شبانان (ر.ک به لوقا 2: 8-20) و مجوسیان بود (ر.ک به متی 2: 1-12) که به ترتیب نمایندگان قوم اسرائیل و اقوام بت پرست بودند.

یوسف شهامت آنرا داشت که پدر قانونی عیسی گردد و نامی را که فرشته آشکار کرده بود، بر او نهاد: "تو باید او را عیسی بنامی، زیرا او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد بخشید" (متی 1: 21). همانگونه که می‌دانیم، برای مردم باستان، نام نهادن بر یک شخص یا یک شیء، نشانه تعلق بود، همانگونه که آدم در شرح کتاب پیدایش انجام می‌دهد (ر.ک به 2: 19-20).

چهل روز پس از تولد عیسی، به همراه مادرش مریم، یوسف عیسیای کودک را به خداوند تقدیم نمود و با شگفتی به نبوت شمعون در مورد عیسی و مریم گوش داد (ر.ک به لوقا 2: 22-35). برای حفاظت از عیسی در برابر هیروдіس، یوسف به عنوان یک غریبه در مصر ساکن شد (ر.ک به متی 2: 13-18). در بازگشت به وطن خود، در دهکده کوچک و ناشناسی در ناصره جلیل ساکن شد - جایی که به مردم آن گفته می‌شد - "هیچ پیامبری از جلیل بر نخواست است" (ر.ک به یوحنا 7: 52)، و در واقع "مگر می‌شود از ناصره هم چیز خوبی بیرون بیاید؟" (ر.ک به یوحنا 1: 46). وقتی در طول سفری زیارتی به اورشلیم، عیسیای دوازده ساله را گم کردند، یوسف و مریم با نگرانی بسیار در جستجوی او بودند و او را در معبد یافتند در حالیکه با معلمان شریعت بحث و گفتگو می‌کرد (ر.ک به لوقا 2: 41-50).

پس از مریم، مادر خدا، هیچ قدیسی به اندازه یوسف، همسر او، در تعالیم پاپ‌ها جای نداشته است. پیشینیان من در مورد پیامی که در اطلاعات معدود اناجیل در رابطه با یوسف یافت می‌شود تعمق نمودند تا نقش اساسی او را در تاریخ نجات بیشتر نمایان سازند. پیوس نهم سعادتمند او را "حامی کلیسای کاتولیک" اعلام نمود، پیوس دوازدهم مکرم او را "حامی کارگران" معرفی کرد و قدیس ژان پل دوم او را "حافظ نجات دهنده" نامید. مردم به او به عنوان "حامی مرگی نیکو" متوسل می‌شوند.

اکنون، یکصد و پنجاه سال پس از اعلام حامی کلیسای کاتولیک توسط پیوس نهم سعادتمند (8 دسامبر 1870)، مایلم چند تعمق شخصی در مورد این شخصیت خارق‌العاده را که بسیار به تجربه انسانی ما نزدیک است، با شما در میان گذارم. زیرا همانگونه که عیسی می‌گوید، "زبان از هر آنچه دل از آن لبریز است، سخن می‌گوید" (متی 12: 34). اشتیاق من برای انجام این کار در این ماه‌های پاندمی افزایش یافت، زمانی که در گیر و دار این بحران، در یافتیم که تا چه حد زندگی‌های ما به هم وابسته‌اند و توسط افراد معمولی، افرادی که اغلب نادیده گرفته می‌شوند، حمایت می‌گردند. افرادی که در سرخط مجلات و روزنامه‌ها ظاهر نمی‌گردند، یا در آخر برنامه‌های تلویزیون؛ و با این حال در همین ایام به اتفاقات سرنوشت ساز تاریخ ما شکل می‌بخشند. پزشکان، پرستاران، مغازه داران،

کارکنان سوپرمارکت‌ها، خدمه مسؤل نظافت، مراقبت کنندگان، کارکنان بخش حمل و نقل، مردان و زنانی که برای ارائه خدمات ضروری و امنیت عمومی زحمت می‌کشند، داوطلبان، کشیشان، مردان و زنان روحانی و خیلی افراد دیگر. آنان دریافتند که هیچکس تنها نجات نمی‌یابد... چه افراد بسیار صبورانه زحمت می‌کشیدند تا امید بخشند و توجه نمایند که اضطراب را اشاعه ندهند، بلکه تقسیم مسؤلیت را. چه بسیارند پدران، مادران، پدر و مادر بزرگ‌ها و معلمانی که از طریق کارهای کوچک و روزمره به ما می‌آموزند که چگونه با تغییر عادت‌های روزمره، با نگرستن به آینده و با تشویق به دعا، بحران را بپذیرند و با آن دست و پنجه نرم کنند. چه بسیارند کسانی که دعا می‌کنند، فداکاری می‌کنند و برای خیر و صلاح دیگران شفاعت می‌کنند". هر یک از ما می‌تواند در حضرت یوسف فردی را کشف کند - که جلب توجه نمی‌کند، حضور روزمره‌ای پنهان و بی سر و صدا، شفاعت کننده، حامی و راهنمایی در زمان سختی. حضرت یوسف به ما یادآور می‌گردد آنانی که به نظر می‌رسد در خفا و در سایه هستند، می‌توانند نقش بی‌همتایی در تاریخ نجات ایفاء نمایند. نسبت به همه آنان حق شناس و سپاسگزار باشیم.

## **1- پدری دوست داشتی**

عظمت حضرت یوسف در این است که او همسر مریم و پدر عیسی بود. به این ترتیب طبق گفته حضرت یوحنا فم‌الذهب، او خود را "در خدمت کل نقشه نجات" قرار داد.

قدیس پل ششم بیان داشت که یوسف پدر بودن خود را به گونه‌ای ملموس "با تبدیل زندگیش به خدمت فداکارانه به راز تن‌گیری و هدف نجات بخش آن، ابراز نمود". او اقتدار قانونی خود را بر خانواده مقدس با وقف کامل خود به آنان در زندگی و کار خود اعمال داشت. او دعوت انسانی خود را به عشق خانوادگی، به اهداء فوق انسانی خود، قلب و تمام توانایی‌های خود تبدیل نمود، عشقی که آن را در خدمت به مسیح که در خانه او رشد می‌کرد، به کار گرفت.

به خاطر نقش وی در نقشه نجات است که حضرت یوسف همواره به عنوان یک پدر از سوی مسیحیان مورد تکریم واقع شده است. این را می‌توان از کلیساهای بیشماری که در سراسر جهان نام او را بر خود دارند، انجمن‌های روحانی بسیار، گروه‌های کلیسایی الهام گرفته از روحانیت وی و حاصل نام وی، و ابزارهای سنتی تقوی به افتخار وی مشاهده کرد. مردان و زنان مقدس بی‌شماری عمیقاً و خالصانه دوستدار او بوده‌اند. در میان آنان قدیس ترزای آویلا می‌باشد که او را به عنوان مدافع و شفیع خود برگزید، به کرات به او متوسل می‌شد و هر فیضی را که از او درخواست می‌کرد، دریافت می‌نمود. این تجربه شخصی ترزا را تشویق می‌کرد که دیگران را قانع کند که اخلاص و سرسپردگی نسبت به حضرت یوسف را در خود پرورش دهند.

هر کتاب دعا حاوی دعاهایی به حضرت یوسف است. هر چهارشنبه دعاهایی به او تقدیم می‌شوند و به ویژه در طول ماه مارس که بطور سنتی به او وقف شده است. اعتماد مردم به حضرت یوسف در این گفته نمایان است "نزد یوسف برو" که یادآور قحطی در مصر است، زمانیکه مصریان از فرعون تقاضای نان می‌کردند. او جواب می‌داد: "نزد یوسف بروید و آنچه او به شما گوید، بکنید" (پیدایش 41: 55). فرعون به یوسف پسر یعقوب اشاره می‌کرد که به خاطر حسادت برادرانش به بردگی فروخته شده بود (ر.ک به پیدایش 37: 11-28)، شخصی که - طبق روایت کتاب مقدس - نایب السلطنه مصر گشت (ر.ک به پیدایش 41: 41-44).

به عنوان شخصی از نسل داود (ر.ک به متی 1: 16-20)، که طبق وعده‌ای که ناتان نبی به داود داد (ر.ک به دوم سموئیل باب 7) عیسی می‌بایست از نسل او متولد شود، و به عنوان همسر مریم ناصری، حضرت یوسف در تقاطع عهد قدیم و جدید قرار دارد.

## **2. پدری پرمهر و لطافت**

یوسف هر روز شاهد آن بود که "عیسی در قامت و حکمت و در محبوبیت نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد" (لوقا 2: 52). همانگونه که خدا با اسرائیل رفتار کرد، یوسف

با عیسی رفتار نمود: راه رفتن را به او یاد داد، دست او را گرفت، برای او مثل پدری بود که کودکش را به سوی صورتش می‌کشد، و خم شده او را غذا می‌دهد (ر.ک به هوشع 11: 3-4).

عیسی در یوسف، محبت پر لطافت خدا را می‌دید: "چنانچه پدر بر فرزندان خود رؤف است، همچنان خداوند نیز بر ترسندگان خویش رفت می‌کند" (مزمور 103: 13).

در کنیسه هنگام دعا با مزامیر، یوسف حتماً بارها شنیده بود که خدای اسرائیل خدای محبت پر لطافت است، "خداوندی که برای همگان نیکوست و رحمت او بر تمامی کارهای دست اوست" (مزمور 145: 9).

نحوه عمل تاریخ نجات "امید است در نا امیدی" (ر.ک به رومیان 4: 18)، از طریق ضعف‌های ما. خیلی اوقات فکر می‌کنیم که خدا فقط به نکات مثبت ما اعتماد می‌کند، در حالیکه بیشتر نقشه‌های او در ضعف‌های ما و علی‌رغم آنها به تحقق می‌رسند. به این ترتیب پولس رسول می‌توانست بگوید: "برای اینکه عظمت بی‌اندازه این مکاشفات مغرورم نسازد، خاری در جسم من داده شد، یعنی عامل شیطان، تا آزارم دهد و مرا از غرور باز دارد. سه بار از خداوند تمنا کردم آن را از من بگیرد، اما مرا گفت: "فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد." (دوم قرنتیان 12: 7-9).

از آنجایی که این بخشی از نقشه نجات است، باید یاد بگیریم که با ملاطفت بر ضعف‌های خود بنگریم.

شیطان ما را و می‌دارد ضعف خود را ببینیم و آنرا محکوم کنیم، در حالیکه روح-القدس آنرا با ملاطفت آشکار می‌سازد. ملاطفت بهترین راه لمس کردن ضعف ماست. به انگشت نشان دادن دیگران و قضاوت کردن در مورد آنها اغلب نشانه عدم قابلیت پذیرفتن ضعف‌های خود ما و ناتوانی‌های خود ماست. تنها محبت پر لطافت می‌تواند ما را از اتهام مدعی برهاند (ر.ک به مکاشفه 12: 10). به همین دلیل بسیار حائز اهمیت است که با رحمت خدا، به ویژه در راز توبه و آشتی ملاقات کنیم، جایی که حقیقت و لطافت او را

تجربه می‌کنیم. شاید متناقض به نظر آید، اما شیطان نیز می‌تواند حقیقت را به ما بگوید، اما این کار را صرفاً برای محکوم کردن ما انجام می‌دهد. در حالیکه می‌دانیم حقیقتی که از خدا می‌آید ما را محکوم نمی‌سازد، بلکه بر عکس ما را می‌پذیرد، در آغوش می‌گیرد، حمایت می‌کند و می‌بخشد. این حقیقت در مثل‌های عیسی همیشه به عنوان پدر سرشار از رحمت به ما معرفی می‌گردد. (ر.ک به لوقا 15: 11-32).

او به ملاقات ما می‌آید، شأن ما را به ما باز می‌گرداند، ما را روی پایمان قرار می‌دهد و برای ما شادی می‌کند، با این انگیزه که: "این پسر من مرده بود، زنده شده؛ گم شده بود، یافت شد" (لوقا 15: 24).

حتی از طریق ترس‌های یوسف، اراده خدا، تاریخ و نقشه او در حال عملی شدن بود. بنابراین یوسف به ما می‌آموزد که ایمان به خدا شامل ایمان داشتن به این است که او می‌تواند حتی از طریق ترس‌ها، ضعف‌ها و ناتوانی‌های ما عمل کند. یوسف همچنین به ما می‌آموزد که در میان طوفان‌های زندگی، هرگز نباید از اینکه هدایت سکان قایق خود را به خداوند بسپاریم بترسیم. بعضی اوقات ما می‌خواهیم اختیار امور کاملاً در دست ما باشد، در حالیکه خدا همیشه تصویری بزرگتر از آنچه ما می‌بینیم می‌بیند.

### 3. پدری مطیع

خدا همانگونه که نقشه نجات را بر مریم آشکار ساخت آنرا به یوسف نیز فاش ساخت. او این را از طریق رویا انجام داد که در کتاب مقدس و در میان اقوام باستان نیز راهی تلقی می‌شد که از طریق آن خدا اراده‌اش را آشکار می‌ساخت.

یوسف از بارداری اسرارآمیز مریم عمیقاً آشفته بود. او نمی‌خواست "مریم رسوا شود" پس تصمیم گرفت که "بی‌هیاواز او جدا شود" (متی 1: 19).

در اولین رویا، فرشته او را یاری می‌دهد این معمای خطیر را حل کند: "از گرفتن زن خود مریم مترس، زیرا آنچه در بطن وی جای گرفته از روح القدس است. او پسری به دنیا خواهد آورد که تو باید او را عیسی بنامی، زیرا او قوم خود را از گناهانشان نجات

خواهد بخشید" (متی 1: 20-21). پاسخ یوسف فوری بود: "چون یوسف از خواب بیدار شد، آنچه فرشته خداوند به وی فرمان داده بود، انجام داد" (متی 1: 24). اطاعت این امکان را به او داد که بر مشکلات خود غلبه کند و مریم را نجات داد.

در رویای دوم، فرشته به یوسف می‌گوید: "برخیز، کودک و مادرش را بگیر و به مصر بگریز و در آنجا بمان تا به تو خبر دهم، زیرا هیرودیس در جستجوی کودک است تا او را بکشد" (متی 2: 13). یوسف علی‌رغم کار دشواری که در پیش رو داشت، بی‌درنگ اطاعت کرد: "یوسف شبانگاه برخاست، کودک و مادرش را برگرفت و رهسپار مصر شد و تا زمان مرگ هیرودیس در آنجا ماند" (متی 2: 14-15).

در مصر، یوسف با اعتمادی صبور منتظر خبر فرشته شد تا بتواند در امنیت به خانه بازگردد. در رویای سوم، فرشته به او گفت آنانی که قصد جان کودک را داشتند، مرده‌اند و به او امر می‌کند که برخیزد، کودک و مادرش را بگیرد و به سرزمین اسرائیل باز گردد (ر.ک به متی 2: 19-21). یک بار دیگر، یوسف آن‌ا اطاعت می‌کند. "او برخاست، کودک و مادرش را برگرفت و به سرزمین اسرائیل بازگشت" (متی 2: 21).

در طول سفر بازگشت، "چون یوسف شنید که ارخلائوس به جای پدرش هیرودیس در یهودیه حکم می‌راند، ترسید به آنجا برود و چون در خواب هشدار یافت" – این چهارمین بار بود – "رو به سوی نواحی جلیل نهاد و در شهری به نام ناصره سکونت گزید" (متی 2: 22-23).

لوقای انجیل نگار، به نوبه خود، به ما می‌گوید که یوسف سفر طولانی و دشوار از ناصره به بیت الحم را در پیش گرفت تا در شهر زادگاه نسل خود، در سرشماری امپراطور قیصر آگوستین ثبت گردد. عیسی در آنجا متولد شد (ر.ک به لوقا 2: 7)، و تولد او، مثل تولد هر طفل دیگری در دفتر اسناد امپراطوری ثبت گردید. لوقای قدیس توجه بسیاری به خرج می‌دهد تا ما را آگاه سازد که والدین عیسی تمام مقررات شریعت را به جا آوردند: آئین ختنه کردن عیسی، طهارت مریم پس از زایمان، و تقدیم نخست زاده به خدا (ر.ک به لوقا 2: 21-24).

تحت هر شرایطی، یوسف اطاعت خود را از اراده خدا اعلام داشت، همچون مریم به هنگام بشارت فرشته و عیسی در باغ جتسیمانی. یوسف در نقش خود به عنوان رأس خانواده، اطاعت از والدین را به عیسی یاد داد (ر.ک به لوقا 2: 51)، در تطابق با فرمان خدا (ر.ک به خروج 20: 12).

عیسی در طول سالهای زندگی پنهانش در ناصره، در مکتب یوسف آموخت که اداره پدر را بجا آورد. آن اراده خوراک روزانه او گشت (ر.ک به یوحنا 4: 34). حتی در سخت‌ترین لحظه زندگیش در باغ جتسیمانی، عیسی انجام اراده پدر را به اراده خود ترجیح داد، [16] "و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید" (فلیپیان 2: 8). اینچنین، نویسنده رساله به عبرانیان نتیجه می‌گیرد که عیسی "با رنجی که کشید اطاعت را آموخت" (عبرانیان 5: 8).

همه این امور مشخص می‌سازد که "حضرت یوسف از سوی خدا دعوت شد تا با اعمال حق پدری خود، به گونه‌ای مستقیم به شخص عیسی و رسالت او خدمت نماید" و به این ترتیب، "در کمال زمان، او در تحقق راز عظیم نجات همکاری نمود و او به راستی خادم نجات است".

#### **4. پدری پذیرا**

یوسف، مریم را بدون قراردادن شرط پذیرفت. او به سخنان فرشته اعتماد کرد. نجابت قلب یوسف چنان است که آنچه را از شریعت می‌آموخت تابع محبت می‌ساخت. امروز، در دنیای ما جائیکه خشونت روانی، کلامی و جسمی نسبت به زنان اینچنین آشکار است، یوسف به عنوان نمونه مردی با احترام و پر احساس ظاهر می‌گردد. اگر چه او از تصویر کامل ماجرا آگاه نیست، تصمیم می‌گیرد از نیک نامی و آبروی مریم و شأن و زندگی او دفاع کند. در تأمل او در مورد اینکه بهترین کار چه بود، خدا با منور ساختن داوری او یاریش کرد".

خیلی اوقات در زندگی اتفاقاتی می‌افتند که آنها را درک نمی‌کنیم. اولین عکس العمل ما اغلب یأس و عصیان است. یوسف استدلال‌های خود را کنار نهاد تا سیر اتفاقات



را بپذیرد، و هر چند اسرارآمیز به نظر می‌رسیدند، آنها را پذیرفت، مسئولیت آنها را بر عهده گرفت و آنها را بخشی از سرگذشت خود ساخت. ما نیز تا با سرگذشت خود آشتی ننماییم، قادر نخواهیم بود که یک قدم به پیش گذاریم، زیرا همیشه اسیر انتظارات خود و یأس‌های متعاقب آن خواهیم ماند.

آن طریق زندگی روحانی که عیسی و یوسف به ما نشان می‌دهد، طریق توضیح نیست، بلکه طریق پذیرفتن است. تنها در نتیجه این پذیرش، این آشتی است که می‌توانیم آغاز به نظاره سرگذشت و تاریخی وسیع‌تر و مفهومی عمیق‌تر نماییم. گویی می‌توان انعکاس پاسخ پرشور ایوب را به همسرش بشنویم وقتی او را تشویق می‌کرد بر ضد بدی و رنجی که متحمل می‌شد عصیان کند: "آیا نیکویی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟" (ایوب 2: 10).

یوسف به هیچ وجه یک مرد تسلیم و بی‌اراده نبود، بلکه نقش خود را با شهامت و استواری ایفا کرد. در زندگی خود ما نیز قبول کردن و پذیرفتن می‌تواند نشانگر بردباری و شکیبایی باشد که از عطایای روح‌القدس است. فقط خداوند می‌تواند قدرت لازم را برای پذیرفتن زندگی آنگونه که هست، با تمام تضادها، ناامیدی‌ها و دلشکستگی‌هایش، به ما دهد.

آمدن عیسی در میان ما عطیه‌ای از جانب پدر است که این امکان را به هر یک از ما می‌دهد که با واقعیت تاریخ و سرگذشت خود آشتی کنیم، حتی وقتی آنها تماماً درک نمی‌کنیم.

درست همانگونه که خدا به یوسف گفت: "پسر داود، مترس!" (ربک به متی 1: 20)، گویی به یکایک ما می‌گوید: "مترس! لازم است هر خشم و یأس را کنار بگذاریم و شرایط را همانگونه که هست بپذیریم، حتی وقتی باب میل ما نیستند. نه صرفاً با حالت تسلیم، بلکه با امید و شهامت. اگر زندگی را اینگونه بپذیریم، به مفاهیم پنهانی دست می‌یابیم. اگر شهامت آنها بیابیم که در تطابق با انجیل زندگی کنیم. زندگی‌های ما می‌تواند بگونه‌ای معجزه آسا از نو متولد گردند. و دیگر اهمیت ندارد اگر به نظر رسد که همه

چیز به بیراهه رفته است و برخی چیزها را نمی‌توان باز گرداند. خدا می‌تواند از زمین سنگی گل برویاند. حتی اگر قلب ما، ما را محکوم سازد، "خدا بزرگتر از دل‌های ما است و از همه چیز آگاه است" (اول یوحنا 3: 20).

در اینجا، بار دیگر با آن واقع‌گرایی مسیحی روبرو هستیم که هر آنچه را وجود دارد به دور نمی‌اندازد. واقعیت، با پیچیدگی اسرارآمیز و تقلیل‌ناپذیر خود، حامل مفاهیم هستی، با تمام نورها و سایه‌های آن است. از این رو پولس رسول می‌تواند بگوید: "ما می‌دانیم در حق آنانی که خدا را دوست می‌دارند... همه چیزها با هم برای خیریت در کار است" (رومان 8: 28). حضرت آگوستین بر این جمله می‌افزاید: "حتی آنچه که بدی نامیده می‌شود" (*illud quod malum dicitur etiam*) از این نقطه نظر، ایمان به هر اتفاق، چه شاد باشد و چه غمناک، مفهوم می‌بخشد.

هرگز نباید فکر کنیم ایمان داشتن به مفهوم آن است که راه حل‌های آسان و تسلی بخش پیدا خواهد شد. ایمانی که عیسی به ما یاد می‌دهد ایمانی است که در حضرت یوسف می‌بینیم. او به دنبال میان بر نبود، بلکه با چشمان باز با واقعیت روبرو شد و مسئولیت شخصی در قبال آنرا پذیرفت.

رفتار یوسف ما را تشویق می‌کند که دیگران را بدون استثناء، همانگونه که هستند قبول کنیم و پذیرا گردیم و توجهی خاص به ضعیفان نشان دهیم، زیرا "خدا آنچه را که دنیا ضعیف می‌شمارد، انتخاب کرد (ر.ک به اول قرنتیان 1: 27). خدا "پدر یتیمان و مدافع بیوه زنان است" (مزمور 68: 5). او به ما فرمان می‌دهد که غریبان حاضر در میان خود را دوست بداریم. [20] من دوست دارم فکر کنم عیسی برای مثل پسر و لخرج و پدر پر رحمت از حضرت یوسف الهام گرفت (ر.ک به لوقا 15: 11-32).

## 5. پدری با شهامت

اولین مرحله هر شفای واقعی درونی پذیرفتن تاریخ و سرگذشت شخصی ما و دربرگرفتن حتی آن چیزهای زندگی است که ما آنها را انتخاب نکرده بودیم، اکنون باید عنصر مهم دیگری اضافه کرد: شهامتی خالص. این عنصر به ویژه در رویارویی با

مشکلات ظاهر می‌شود. در برابر مشکلات، می‌توان پشت کرد و دور شد، یا به گونه‌ای با آن دست و پنجه نرم کرد. بعضی اوقات، مشکلات منابعی را از درون ما بیرون می‌کشند که ما حتی از داشتن آنها اطلاعی نداشتیم.

وقتی شرح و حال کودکی عیسی را می‌خوانیم، ممکن است با خود فکر کنیم چرا خدا به گونه‌ای مستقل و روشن عمل نکرد. اما خدا از طریق اتفاقات و اشخاص عمل می‌کند. یوسف شخصی بود که خدا او را برای شروع تاریخ برگزید. او به راستی "معجزه‌ای" بود که خدا از طریق وی طفل و مادرش را نجات داد. خدا با اعتماد نمودن به شهادت خلاق یوسف آغاز کرد. وقتی آنان به بیت‌لحم رسیدند و محل اقامتی پیدا نکردند که مریم در آن فارغ شود، یوسف اسطبل را در نظر گرفت و تا جایی که در توان داشت آن را به محلی خوشایند برای آمدن پسر خدا به جهان تبدیل نمود (ر.ک به لوقا 2: 6-7). در برابر خطر قریب‌الوقوع از سوی هرود، که می‌خواست کودک را به قتل رساند، بار دیگر در خواب به یوسف اخطار شد که طفل را حفاظت نماید، و او در نیمه‌های شب برخاسته، فرار به مصر را ترتیب داد (ر.ک به متی 2: 13-14).

با قرائتی سطحی از این وقایع ممکن است چنین برداشت کنیم که جهان در سلطه زورمندان و قدرتمندان است، اما "خبر خوش" انجیل در این است که نشان دهد علی‌رغم تکبر و خشونت قدرت‌های این جهان، خدا همیشه راهی برای عملی ساختن نقشه نجات خود می‌یابد. بعضی اوقات به نظر می‌رسد که زندگی‌های ما نیز در سلطه قدرتمندان است، اما انجیل به ما نشان می‌دهد که چه کسی حرف آخر را می‌زند. خدا همیشه راهی برای نجات ما پیدا می‌کند، به شرط آنکه ما نیز همان شهادت خلاق نجار ناصره را از خود نشان دهیم که قادر بود با اعتمادی دائمی به مشیت الهی، یک مشکل را به یک امکان تبدیل نماید.

اگر بعضی اوقات چنین به نظر می‌رسد که خدا به ما کمک نمی‌کند، مسلماً به مفهوم آن نیست که ما را رها کرده است، بلکه به معنای آن است که او به ما اعتماد نموده تا برنامهریزی کنیم، خلاق باشیم و خود راه حل‌هایی بیابیم.

اینگونه شهامت خلاق در دوستان مرد مفلوجی که او را از سقف خانه پایین آوردند تا نزد عیسی آوردند دیده می‌شود (ر.ک به لوقا 5: 17-26). مشکلات نتوانست مانعی برای شهامت و پشتکار این دوستان ایجاد نماید. آنان یقین داشتند که عیسی می‌توانست آن مرد را شفا دهد "اما چون به سبب ازدحام جمعیت راهی نیافتند، به بام خانه رفتند و از میان سفالها، مفلوج را با تختش پایین فرستادند و وسط جمعیت، در برابر عیسی نهادند. چون عیسی ایمانشان را دید، گفت: ای مرد، گناهانت آمرزیده شد" (آیات 19-20). عیسی متوجه ایمان خلاق آنان گشت که باعث شد دوست بیمارشان را نزد او آوردند.

انجیل به ما نمی‌گوید که مریم، یوسف و طفل چه مدت در مصر ماندند. مسلماً آنان به غذا نیاز داشتند، به پیدا کردن یک خانه و یک شغل. تخلیل زیادی نمی‌خواهد که سکوت انجیل را در این باره با این جزئیات پر کرد. خانواده مقدس با مشکلاتی واقعی روبرو بود مثل هر خانواده دیگری، مثل بسیاری از برادران و خواهران مهاجر ما، که امروز نیز، زندگی خود را به مخاطره می‌اندازند تا از بدبختی و گرسنگی فرار کنند. در این باره، حضرت یوسف را حامی خاص تمام کسانی تلقی می‌کنم که به خاطر جنگ، نفرت، تعصب و آزار و فقر مجبور به ترک وطن خود می‌گردند.

در پایان هر یک از متونی که یوسف در آن نقشی ایفا می‌کند، انجیل به ما می‌گوید که او بر می‌خیزد، طفل و مادرش را برگیرد، و آنچه را که خدا به او فرمان می‌دهد، به انجام می‌رساند (ر.ک به متی 1: 24؛ 2: 14 و 21). در واقع، عیسی و مادرش مریم ارزشمندترین گنج ایمان ما می‌باشند.

در نقشه الهی نجات، پسر از مادرش جدایی ناپذیر است، مریم "در زیارت ایمان پیش می‌رفت، و با وفاداری در اتحاد خود با پسرش پایدار ماند، تا در پای صلیب".

باید همیشه از خود بپرسیم که آیا خود ما از عیسی و مریم حمایت می‌کنیم، زیرا آنان به گونه‌ای اسرار آمیز به مسئولیت ما نیز سپرده شده‌اند، به توجه ما و حمایت ما. پسر قادر متعال در شرایط شدیداً آسیب پذیری به دنیای ما آمد. او نیاز داشت که یوسف از او دفاع کند، حمایت کند، نگهداری کند و او را بزرگ کند. خدا به یوسف اعتماد داشت

همانگونه که مریم به او اعتماد داشت، زیرا در او شخصی را می‌دید که نه تنها قادر بود زندگی او را نجات دهد، بلکه همیشه از او و فرزندش نگهداری کند. از این دیدگاه حضرت یوسف نمی‌تواند حامی کلیسا نباشد، زیرا کلیسا تداوم بدن مسیح در تاریخ است، همانگونه که مادر بودن مریم در مادر بودن کلیسا منعکس می‌گردد. در تداوم حمایتش از کلیسا، یوسف به حمایت از طفل و مادرش ادامه می‌دهد، و ما نیز با دوست داشتن کلیسا، به دوست داشتن کودک و مادرش ادامه می‌دهیم.

این کودک همان است که بعدها خواهد گفت: "آنچه برای یکی از این کوچکترین برادران من کردید، در واقع برای من کردید" (متی 25: 40). در نتیجه هر شخص فقیر، نیازمند، دردمند یا مشرف به مرگ، هر غریبه، هر زندانی، هر بیمار، همان کودکی است که یوسف به حمایت از او ادامه می‌دهد. به همین دلیل یاری حضرت یوسف به عنوان حامی بیچارگان، نیازمندان، تبعیدشدگان، مصیبت‌زدگان، فقیران و مشرفین به مرگ، طلبیده می‌شود. در نتیجه، کلیسا نمی‌تواند محبتی خاص به کوچکترین برادران و خواهران نشان ندهد، زیرا عیسی توجهی خاص به آنان نشان داد و شخصا خود را با آنان هم هویت ساخت. ما نیز باید از حضرت یوسف این توجه و مسئولیت را فراگیریم. باید بیاموزیم که طفل و مادرش را دوست بداریم، رازهای هفتگانه و نیکی کردن را دوست بداریم، کلیسا و فقیران را دوست بداریم. یکایک این حقایق همیشه همان *طفل و مادر او* می‌باشند.

## 6. پدری کارگر

این جنبه حضرت یوسف در رابطه با کار، از زمان اولین رساله اجتماعی پاپ لئوی سیزدهم تحت عنوان *Rerum Novarum* مورد تأکید قرار گرفته است. حضرت یوسف یک نجار بود که با صداقت کسب معاش می‌کرد تا نیازهای خانواده‌اش را فراهم سازد. عیسی از او آموخت که ارزش، شأن و شادی خوردن نانی که ثمر کار خود است، چیست.

در زمان خود ما، هنگامی که اشتغال بار دیگر به یک مشکل داغ اجتماعی تبدیل شده، و بیکاری حتی در کشورهایی که ده‌ها سال است به حد مطلوبی از کامیابی دست

یافته بودند، به حدود بی‌سابقه‌ای می‌رسد، مجدداً نیاز هست که ارزش و اهمیت کار آبرومندانه را بدانیم، که حضرت یوسف حامی نمونه آن است.

کار وسیله‌ای برای شرکت در کار نجات است، فرصتی برای تعجیل بخشیدن به آمدن ملکوت، پرورش دادن استعدادها و قابلیت‌های ما و به کار گرفتن آنها در خدمت به جامعه و اتحاد برادرانه. کار به فرصتی برای به کمال رسیدن تبدیل می‌گردد، نه تنها شخصاً بلکه همچنین به کمال رسیدن خانواده که اولین سلول جامعه می‌باشد. یک خانواده بدون شغل، به گونه‌ای خاص در

برابر مشکلات، تنش‌ها، بیگانه گشتن و سرانجام از هم پاشیده شدن، آسیب‌پذیر می‌گردد. چطور می‌توانیم در مورد شأن و انسان صحبت کنیم بی‌آنکه تلاش نماییم که هر انسانی قادر باشد به گونه‌ای آبرومندانه امرار معاش نماید؟

افرادی که کار می‌کنند، هر شغلی که باشد، با خود خدا همکاری می‌کنند و به گونه‌ای به خالقات دنیای اطراف ما تبدیل می‌شوند. بحران زمان ما که اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روحانی است، می‌تواند برای همه ما به دعوتی تبدیل شود که ارزش، اهمیت و لزوم تلاش برای بوجود آوردن شرایط "طبیعی" نوینی را که هیچکس از آن محروم نباشد، از نو کشف نماییم. کار حضرت یوسف به ما یادآور می‌گردد که خود خدا، با انسان گشتن، کار خود را خوار نشمرد. از دست دادن کار که بسیاری از برادران و خواهران ما را گریبان‌گیر ساخته است و بر اثر پاندمی کوید-19 نیز افزایش یافته، باید دعوتی باشد که اولویت‌های خود را بازبینی کنیم. بیایید از حضرت یوسف کارگر التماس نماییم تا ما را یاری دهد تا راه‌هایی بیابیم که ما را ملزم می‌سازند که بگوییم: هیچ فرد جوانی، هیچ فردی، هیچ خانواده‌ای نباید بدون کار باشد!

## 7. پدری در سایه

نویسنده‌ای لهستانی به نام ژان دوبراژینسکی (Jan Dobraczynski) در کتاب خود تحت عنوان سایه پدر، داستان زندگی حضرت یوسف را به شکل یک رمان تعریف می‌کند. او از تصویر گویای سایه برای توصیف یوسف استفاده می‌کند، که در رابطه با

عیسی، سایه پدر آسمانی او بر زمین بود: مراقب او بود و از او حفاظت می‌کرد، هرگز از او جدا نمی‌شد که راه خود را برود. می‌توان به یاد سخنان موسی به قوم اسرائیل افتاد: "در بیابان... دیدید که چگونه یهوه خدای تو مثل کسی که پسر خود را می‌برد تو را در تمامی راهی که می‌رفتید بر می‌داشت" (تثنیه 1: 31). به همین طریق، یوسف در تمام طول زندگی خود همچون یک پدر رفتار نمود.

انسان پدر به دنیا نمی‌آید، بلکه پدر می‌گردد. یک مرد صرفاً با آوردن یک فرزند به جهان پدر نمی‌گردد. بلکه با عهده‌دار شدن مسئولیت نگهداری از آن بچه. هرگاه مردی مسئولیت زندگی شخص دیگری را قبول نماید، به گونه‌ای پدر آن شخص می‌گردد.

در جامعه زمان ما، فرزندان اغلب یتیم به نظر می‌رسند، زیرا فاقد پدرند. کلیسا نیز به پدران نیاز دارد. سخنان پولس رسول به قرن‌تین کماکان به جا می‌باشد: "حتی اگر در مسیح هزاران معلم داشته باشید، اما پدران بسیار ندارید" (اول قرن‌تین 4: 15). هر کشیش یا اسقف باید بتواند به همراه پولس اضافه کند: "من به واسطه انجیل در مسیح عیسی پدر شما شدم" (ادامه آیه 15). پولس همچنین غلاطیان را اینگونه خطاب می‌کند: "فرزندان عزیزم که برایتان باز درد زایمان دارم تا مسیح در شما شکل بگیرد!" (غلاطیان 4: 19).

پدر بودن در بردارنده آشنا ساختن فرزندان با تجربه زندگی و واقعیت است. نه بازداشتن آنها و حمایت بیش از حد و خود را مالک آنان ساختن، بلکه آنان را قادر به تصمیم گرفتن بار آوردن، تا از آزادی برخوردار و به امکان اکتشاف افق‌های نوین دست یابند. شاید به این دلیل باشد که حضرت یوسف سنتاً پدری "بسیار ضعیف" نامیده می‌شود. این عنوان صرفاً نشانه مهر و علاقه نیست، بلکه در بردارنده حالتی است که عکس تملک گرایی می‌باشد. عفت، آزادی از تملک گرایی در هر جنبه از زندگی خود می‌باشد. تنها در صورتی که عشق عقیف باشد، به راستی عشق است. عشق تملک‌گرا سرانجام خطرناک خواهد شد زیرا محبوس می‌سازد، اجبار می‌کند و بدبخت می‌گرداند. خود خدا بشریت را با عشقی عقیف دوست داشت؛ او حتی ما را آزاد گذاشت تا به بیراهه رویم و بر ضد او گردیم. منطق عشق همیشه منطق آزادی است، و یوسف می‌دانست چگونه با

آزادی فوق‌العاده محبت نماید و عشق بورزد. او هرگز خود را در مرکز قرار نداد. او همیشه توانست نه خود را، بلکه مریم و عیسی را در مرکز زندگی خویش قرار دهد.

شادی یوسف در منطق قربانی ساختن خود نیست، بلکه در عطا کردن خود. هرگز در او یأس نمی‌بینیم بلکه فقط اعتماد. سکوت صبورانه او حاکی از شکوه و شکایت نبود بلکه همیشه نشانه واقعی اعتماد. دنیای امروز ما به پدر نیاز دارد، نه اربابانی مستبد که می‌خواهند با به تملک در آوردن دیگران، خلاء درونی خود را پر نمایند؛ دنیای امروز کسانی را که زورگویی را با مرجعیت و اقتدار، به خدمت گرفتن را با خدمت کردن، له کردن طرف مقابل را با گفتگو، نفع طلبی را با محبت و نابود کردن را با قدرت داشتن اشتباه می‌گیرند، رد می‌کند. هر دعوت واقعی زندگی زائیده تقدیم وجود خویش است که ثمره پختگی فداکاری و قربانی است. کهانت و زندگی وقف شده هم نیازمند اینگونه پختگی است. دعوت و رسالت ما هر چه که باشد، چه ازدواج، چه مجرد و بکارت، تقدیم وجود ما اگر به قربانی ساختن خود خاتمه یابد، به کمال نمی‌رسد؛ اگر چنین بود، تقدیم وجود خود به جای اینکه نشانه زیبایی و شادی عشق باشد، بیانگر ناخوشنودی، غم و یأس می‌بود.

پدرانی که سعی نمی‌کنند زندگی خود را در زندگی فرزندان منعکس سازند، چشم اندازهای نوینی را به روی آنها باز می‌کنند. هر طفل حامل راز یگانه است که تنها می‌تواند با کمک پدری که به آزادی او احترام می‌گذارد شکوفا گردد. پدری که آگاه است که وظیفه تعلیمی او و به کمال رساندن نقش پدریش فقط زمانی تحقق می‌یابد که "بی‌فایده" شود، وقتی می‌بیند که فرزندش مستقل شده است و به تنهایی بر مسیر زندگی گام بر می‌دارد. وقتی در جایگاه یوسف قرار می‌گیرد که همیشه می‌دانست آن طفل از آن او نبود، بلکه فقط به مراقبت او سپرده شده بود. در واقع این است چیزی که عیسی می‌خواهد به ما بفهماند وقتی می‌گوید: "هیچکس را بر روی زمین پدر مخوانید، زیرا فقط یک پدر دارید که در آسمان است". (متی 23: 9).

در اعمال هر نوع نقش پدری، باید همیشه به یاد داشته باشیم که پدر بودن هیچ ربطی با تملک‌گرایی ندارد، بلکه "نشانه‌ای" است که به پدری بزرگتر اشاره می‌کند. به



گونه‌ای، همه ما مثل یوسف هستیم: سایه‌ای از پدر آسمانی که "آفتاب خود را بر بدن و نیکان می‌تاباند و باران خود را بر پارسایان و بدکاران می‌باراند" (متی 5: 45).

\* \* \* \* \*

خدا به حضرت یوسف می‌گوید، "که کودک و مادرش را برگیر" (متی 2: 13).

هدف این نامه رسولی آن است که عشق ما را به این قدیس بزرگ افزایش دهد، ما را تشویق نماید که شفاعت او را بطلبیم و فضائل و غیرت او را سرمشق خود قرار دهیم.

در واقع مأموریت خاص مقدسین فقط آن نیست که برای ما معجزات و فیض‌هایی کسب کنند، بلکه برای ما در حضور خدا شفاعت نمایند، مثل ابراهیم [26] و موسی [27]، و مثل عیسی، "یکتا واسطه" (اول تیموطائوس 2: 5) که شفیع ما نزد پدر است (اول یوحنا 2: 1) و "همیشه زنده است تا برای [ما] شفاعت کند" (عبرانیان 7: 25 و ر.ک به رومیان 8: 34).

مقدسین به همه ایمانداران کمک می‌کنند "تا تلاش نمایند که به تقدس و کمال دعوت خاص زندگی خود برسند". [28] زندگی آنان مدرکی واقعی است دال بر اینکه عمل نمودن به انجیل امکان پذیر است.

عیسی به ما می‌گوید: "از من تعلیم یابید، زیرا ملایم و افتاده دل هستم" (متی 11: 29). زندگی مقدسین نیز نمونه‌هایی هستند که باید از آنها سرمشق گرفت. حضرت پولس این را به صراحت می‌گوید: "از من سرمشق بگیرید!" (اول قرنتیان 4: 16). حضرت یوسف با سکوت شیوای خود همین را می‌گوید.

در برابر نمونه مردان و زنان مقدس بسیار، حضرت آگوستن از خود پرسید: "آنچه آنها انجام دادند، تو نمی‌توانی انجام دهی؟" و اینچنین به توبه و دگرگونی نهایی نزدیک شد و ندا برآورد: دیر تو را محبت نمودم، ای زیبایی همواره کهن و همواره نوین!".

تنها کاری که لازم است این است که از حضرت یوسف فیض فیض‌ها را بطلبیم: توبه و دگرگونی خود را.

بیایید به او دعا کنیم:

درود، ای نگهبان نجات دهنده،  
ای همسر مریم عذرا.  
خدا، پسر یگانه اش را به تو سپرد؛  
مریم اعتمادش را در تو نهاد؛  
در کنار تو عیسی انسان گشت.

ای یوسف سعادت مند،  
برای ما نیز پدر باش  
و در مسیر زندگی، راهنما.  
برای ما فیض، رحمت و شهادت کسب نما،  
و ما را از هر بدی محفوظ بدار. آمین.

رم، حضرت یوحنا لاتران، 8 دسامبر، جشن مریم عذرا بار آورده شده بدون  
گناه، سال 2020، هشتمین سال پاپی من.

*فرانسیس*